

بسم الله الرحمن الرحيم ۱۲

چشم دل باز کن که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری
همه آفاق گلستان بینی
هرچه بینی دلت همان خواهد
هرچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آن جا را
سر به ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را
پای بر فرق فرقدان بینی
هم در آن سر برهنه جمعی را
بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هر یک را
بر دو کون آستین فشان بینی
دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر به عشق دهی
کافرم گر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر به آتش عشق
عشق را کیمیای جان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی
وانچه نادیده چشم آن بینی
تا به جایی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان
تا به عین‌الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لاله‌الاهو^{۱۹۵}

مرویست که دو سر از کفار و سه سر از اخیار و ابرار تکلم نموده اند دوسر کفار اول انوشیروان بود همچنان که احمداعثم کوفی^{۹۶} گوید که چون حضرت امیر به جانب صفین تشریف بردند و به زمین کربلا رسیدند و از آنجا با خاطر غمین کوچ کرده به جانب مدائن که پایتخت ملوک عجم بود روان شدند تا آنکه وارد حجر شدند که یکی از اراضی مدائن است عمار ساباطی گوید که من در آن سفر در خدمت مولای متقیان بودم آن حضرت چون از نماز فارغ شد برخواست و به دلف بن ابی مجیر^{۹۷} که در خدمت آن جناب بود فرمود بیا و جماعتی از اهل ساباط در خدمت آن حضرت بودند پس پیوسته در منازل کسری طواف می کرد تا آنکه نظر آن سرور بر کله پوسیده افتاد پس به بعضی از اصحاب فرمودند : که این کله را برگیرید و به ایوان کسرا بیاورید و خود نیز مراجعت فرمود و امر نمود که طشتی را آوردند که در آن آب بود و امر کرد که آن کله را در آن طشت نهادند و آنگاه فرمود : ای کله خبر ده به من که من کیم و تو کیستی .

پس کله به زبان فصیح گفت : اما تو امیر مومنان و سید وصین و امام متقین و من بنده خدا کسرای انوشیروان عادلیم که بارعایا به عدل و مهربانی سلوک کردم اما بردین مجوس بودم و متولد شد در زمان سلطنت من پسر عم تو محمد می خواستم به او ایمان آورم لیکن غافل شدم و مشغول به امر دنیا گشتم و این نعمت عظمی و منزلت کبری از من فوت شد و با کفر از دنیا رفتم خداوند رحیم مرا خلاص ساخت از آتش به برکت عدل و انصاف و من در آتشم لیکن عذاب آتش به من نمی رسد فواحسرتا کاش ایمان آورده بودم ای سید آل محمد و ای امیر امت . مردم همه نگریستند .

دویم سر پرویز بن هرمز^{۹۸} بود محقق مجلسی در بحار الانوار از ابو محمد رواحه^{۹۹} مغربی روایت کرده که او گفت : من با حضرت امیر بودم زمانی که به حرب معاویه می رفت پس در کنار فرات نظر آن حضرت به کله ای افتاد که سال های دراز بر او گذشته بود و به روایتی دیگر هست که در حین مراجعت از نهر روان این واقعه روی داد .

۱۹۶- أبو محمد أحمد بن أعمم الكوفي الكندي مورخ عرب و شیعه در قرن دوم هجری است که به دلیل نگارش (کتاب الفتح) شهرت دارد. کتاب الفتح که نسخه ای از آن تا به امروز باقی مانده، منبع مهمی در مورد تاریخ عرب از خلافت عثمان تا هارون عباسی، رویدادهای عراق و فتوحات در خراسان، ارمنستان، آذربایجان و جنگ های عرب-خزر و عرب-روم است. اگرچه ابن اعمم از منابع مختلفی نقل می کند، اما او بیشتر تحت تاثیر استاد هم عصرش المدائنی است.

۱۹۷- شرح کامل داستان در کتاب بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۲۱۳ است .

۱۹۸- منظور خسرو پرویز پسر هرمز پادشاه ایران است .

۱۹۹- ابو محمد عبدالله بن رواحه خزرجی انصاری، از طایفه بنی حارث از قبیله خزرجو از انصار و اهل مدینه بود. مادرش کبشه دختر واقد بن عمرو حارثی نام داشت از وی فرزندی به جای نمانده است. با وجود آن که در عرب جاهلیت، کتابت و امر نگارش بسیار کم بوده است، عبدالله بن رواحه از جمله نویسندگان و کاتبان عصر جاهلیت به شمار می آمد و نیز در شعر و شاعری مهارت داشته است.

۲۰۰- اثیر الدین محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفزی غرناطی اندلسی (متولد شوال ۶۵۴-۷۴۵ ق معادل ۱۲۵۶-۱۳۴۴ م)، نحوی، شاعر و ادیب عصر بنی نصر در غرناطه و ممالیک در مصر، نسب او به قبیله بربر نژاد نغزه می رسد، پدرش اهل حیان بود، و گویا پس از تصرف این شهر در ۶۴۳ ق به دست مسیحیان آنجا را ترک گفته است. ابو حیان در مطبخش از توابع غرناطه زاده شد و در همانجا پرورش یافت.

علی ایحال فرمود: آن را بیاورید چون آن کله را حاضر ساختند حضرت امیر به تازیانه خود او را حرکت داد و فرمود: خبرده مرا از حال خود که فقیری یا غنی، شقی یا سعید، پادشاهی یا رعیت.

آن کله به زبان فصیح عرض کرد: السلام علیک یا امیرالمومنین من پادشاه ظالمی بودم و نام من ذویزین هرمز است که پادشاه پادشاهان بودم و به تصرف من بود همه زمین از شرق و غرب و کوه و صحرا و خشکی و دریا و گرفتم هزار شهر از شهرهای دنیا و کشتم هزار نفر از پادشاهان صاحب جاه را یا امیرالمومنین منم آن کس که بنا کردم پنجاه هزار شهر را و ازاله^۱ بگارت کردم سیصد هزار دختر باکره را و خریدم هزار غلام ترکی و هزار بنده ارمنی و هزار بنده ارنجی و هفتاد دختر از سلاطین به عقد خود در آوردم و نمانده جایی از زمین مگر آن که غالب شدم بر آن و براهل آن ظلم و ستم کردم و چون ملک الموت بر من وارد شد گفت ای ظالم طاغی مخالفت کردی خدای تعالی را پس از مهابت آواز او اعضای من همه به لرزه درآمد و استخوان های من درهم شکست و چون ملک الموت از کار من فارغ شد و مردم از ظلم من خلاص شدند و من معذب در آتشم^۲ الابد الابدین^۳ و موکل ساختند بر من هفتاد هزار زبانه ای از آتش که در دست هر زبانه تازیانه ایست از آتش که اگر زده شود بر کوههای عالم هر آنیه همه درهم سوخته شود و همچنین به عدد هرموئی که در بدن من است خدای تعالی موکل ساخته بر من ماری که می گزد و عقربی که مرانش می زند و آن مار و عقرب ها می گویند که این مکافات ظلمهایی است که بر بندگان خدا کرده ای.

پس آن استخوان کله ساکت شد و تمامی لشکر آن حضرت به گریه درآمدند و برفرق خود می زدند و فریاد بر می کشیدند و می گفتند: یا امیرالمومنین نشناختیم حق تورا و عظمت بزرگواری تورا.

و اما آن سه سر که از اخیار و اهل یقین تکلم کردند اول سر سعید بن جبیر^۳ بود که چون به حکم نامحکم حجاج لعین آن مومن پاک دین به قتل رسید سه مرتبه گفت لاله الا الله و در مرتبه اول چنان محکم و فصیح گفت که حجاج و تمام حاضرین فهمیدند و در مرتبه ثانی به فصاحت اول نگفت و در مرتبه سیم کلمات راسکسته و پیریشان بیان کرد که به فصاحت مرتبه دویم نبود.

دویم سرمبارک یحیی مظلوم بود که چون او را در مجلس پادشاه فاسق وزانی شارب الخمر آوردند آن سربه تکلم آمد و به زبان فصیح و بلند گفت: ایها الملک هذا اتق الله^۴.

و آن سر سیم سرمطهر سید جوانان جنان پادشاه تشنه لبان جناب سیدالشهدا بود که در چند موضع تکلم فرمود به قرآن و غیر قرآن از هلال بن معاویه روایت شده که گفت: رایت رجلا یحمل راس الحسین فی مخالط فرسه یعنی دیدم سرمطهر امام حسین را که مردی در توبره اسبش نهاده بود پس شنید دو گوش من که آن سرمقدس

۲۰۱- ازاله: از بین بردن.

۲۰۲- الابد الابدین: در نهایت بی نهایت.

۲۰۳- سعید بن جبیر بن هشام اسدی و ابلی از تابعین اصحاب امام سجاد(ع) است. وی نزد ابن عباس علوم دینی و تفسیر را فرا گرفت و یکی از بزرگترین مفسرین عصر خود شد. او در قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج بن یوسف شرکت کرد و پس از شکست قیام ابن اشعث به سوی اصفهان و قم گریخت، و مدتی در این شهرها بسر برد تا اینکه در یکی از این سفرهایش به مکهدستگیر شد و در سال ۹۵ق. به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسید.

۲۰۴- ای پادشاه تقوا پیشه کنید.

به آن ملعون می گفت : فرقت بین راس و جسدی فرق الله بین لحمک و عظمک و جعلک عبرت للعالمین یعنی چنان چه میانه سروتن من جدائی انداختی خدای تعالی میان استخوان و گوشت تو جدائی اندازد و تو راعبرت اهل عالم سازد .

(گریز)

آه آه ثم آه نرفع الملعون سوطا کان معه ولم یزل یضرب به الراس الشریف حتی سکت آه آه زبان گوینده لال و گوش شنونده اگر بازتانگوید و نشوند که کفاربنی امیه باسر سرورسینه رسول خدا و برگزیده خالق و سماء چه کردند و مع هذا باز دست از آن سرمطهر برنداشتند .

هلال می گوید پس آن سر خیل اشرار تازیانه که دردست داشت چندان برآن سرمقدس زد تا ساکت شد و اما دیگر مواضعی که سرمقدس جناب سیدالشهدا تکلم کرد در بازار کوفه بود چنان که از زیدبن ارقم روایت شده که او گفت : در کوفه غرفه داشتم ناگاه از روزنه غرفه نوری ساطع شد که شبیه به هیچ نوری از نور آفتاب و ماه و شمع و چراغ نبود چون سر از غرفه بیرون کردم جمعی راسواره و پیاده دیدم که نیزه بسیار دردست داشتند و بیشتر از همه نیزه ای دیدم که از همه بلند تر بود .

زید می گوید ملاحظه کردم دیدم که سرمبارک سیدالشهدا را بر نیزه جفا کرده اند و اثر خضاب بر محاسن مبارکش هویداست و این آیه از قرآن از زبان مبارکش جاریست : **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا** از استماع این آیه موی بدنم راست شد و در کمال حیرت و تعجب برآن نظر می کردم که به ناگاه از عقب آن سر زنان چند دیدم که براشتران سوارند .

زنی ناگه خروش تازه برداشت

زبانحالش این آواز برداشت

که ای سر بر سنان تن در بیابان

گرفتاریم مادر چنگ عدوان

دل پرداغم از حال تو خون است

بیرس آخر که احوال تو چون است

کشد گردون مرا بشکسته محمل

زدنبال سرت منزل به منزل

و دیگر از تکلم کردن آن سرمطهر دردیر راهب است علامه مجلسی از کتاب الاختصاص روایت کرده که در قرین عالم یهودی بود و در دیر سکنا کرده به عبادت مشغول بود چون اسرا و سرها را به پای دیر آوردند آن یهودی چون

۲۰۵- زید بن ارقم انصاری خزر جی، از صحابه انصاری پیامبر (ص) یاران امیر المؤمنین (ع) و از راویان حدیث غدیر . او پس از واقعه عاشورا به رفتار ابن زیاد با سر امام حسین (ع) اعتراض کرد .

۲۰۶- مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم (خفتگان غار لوحه دار) از آیات ما شگفت بوده است (آیه نه سوره کهف)

آن سرمطهر را بر بالای نیزه دید زری داد و آن سر را به دیر خود درآورده و وضع خده علی خده و یقول یارب بحق
الکلیم اوضحی من هذا الراس النور^{۲۰۷}

سر مبارک به سخن درآمد و گفت :

انی شفیع الحسین یا یهودانا المظلوم ان المغموم انا المهموم انا الغریب انا الشهید انا القتیل انا العطشان انا العریان
۲۰۸

منم غریب ومنم بیکس ومنم بی یار

منم به خنجر کین کشته سپاه شرار

منم که تن به دم خنجر سنان دادم

به دشمنان سرم از بهر دوستان دادم

منم که کشته شد اندر برابر نظرم

علی اکبر ناکام نوجوان پسر

منم که خود علم خویش سرنگون دیدم

برادرم که علم داشت غرقه خون دیدم

راهب گفت : ای سرمبارک من انتبیانا.^{۲۰۹}

آن سر مقدس دوباره به زبان آمد و فرمود : انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی انا بن فاطمه الزهرا

منم فرزند آن شاهی که جبرئیل است دربانش

ابوالقاسم محمد آن که نازل گشت قرآنش

بود بابم علی اعلا ولی الله باب الله

که آمد از کمالش آیه اکملت درشانش

جناب فاطمه بنت نبی باشد مرا مادر

که وی را از شرف خیرالنسا نامیده یزدانش

بود نامم حسین آن که در تورات حق فرمود

عزیزی رابه ذلت می کشند عطشان عدوانش

پس راهب اسلام اختیار کرد و از برکت آن سر سرفراز نشاتین گردید.

۲۰۷- و صورت بر صورت او نهاد و فریاد بر آورد خدایا به حق موسی کلیم بر من آشکار ساز .

۲۰۸- من شفیع توحسینم ای یهودی منم شهید مظلوم ، مغموم ، غریب ، قتیل ، عطشان و عریان .

۲۰۹- ای سرمبارک تو کیستی بیان کن .